

نسبت اندیشه و عمل امام موسی صدر با انقلاب اسلامی در گفت‌وگو با شریف لک‌زایی

# مساله او استقلال، آزادی و عدالت بود

ایران دولت به وظیفه خودش عمل می‌کند و نه در لبنان. هر دو یکجا در رفتگی‌ای از آن نگاهی که ایشان دارد، دارند؛ بنابراین اصلاح دولت و دین را توأمان در نگاه ایشان می‌بینیم، لذا نگاه، تغییرات، ارتباطات و به‌خصوص تعاملات فرهنگی نزد ایشان خیلی جدی مطرح می‌شود و آن را در لبنان دنبال می‌کند که همان نگاه فرهنگی است که بعدا به جریانات عظیم اجتماعی تبدیل می‌شود و ابتدا در شهر بعلمبک، بعد در شهرهای سور و صیدا در آن تظاهرات عظیم و چند هزار نفره‌ای که مردم می‌آیند پای کار، خودش را نشان می‌دهد و بعد در بیروت می‌خواهد تداوم پیدا کند که به دلیل احتمال بروز جنگ داخلی، دیگر ایشان منصرف می‌شود، ولی به پایه تغییرات، نگاه فرهنگی دارد.

ایشان از مسیر اصلاح بهبود معیشت انسان هم اقدام می‌کند، یعنی معیشت و اقتصاد را زمینه‌تلقی می‌کند و اولویت می‌بخشد که بتواند آن کارهای فرهنگی‌اش را دنبال کند؛ البته درکنار این نگاه فکری که به نظر در فکر و آثار امام می‌شود خیلی روشن این را مشاهده کرد، می‌توان از اقدامات عملی ایشان هم یاد کرد که اینها می‌تواند پشتوانه باشد و در واقع به اندیشه‌اش بروز و ظهور دهد.

**می‌توانید یک مثالی ذکر بفرمایید؟**

مثلا تاسیس جنبش نظامی امل که به‌نوعی به خاطر تهدیدات رژیم صهیونیستی تاسیس می‌شود و اول هم جنبه اعلامی ندارد اما بعد از آن انفجاری که اتفاق می‌افتد و تعدادی شهید می‌شوند، جنبه اعلامی هم پیدا می‌کند.

انقلاب اسلامی اگر در ایران موفق شود، خیلی مسائل را می‌تواند حل کند؛ حتی آن بعد بین المللی‌ای که ایشان دنبالش بود یا بعد منطقه‌ای یا جهان اسلام که ایشان را رزنی می‌کند و خواستار حمایت از انقلاب اسلامی در منطقه می‌شود یا حتی آن تظاهرات در شهرهای لبنان و تاسیس مجلس اعلای شیعیان یا تشکیل برخی موسسات خیریه و امداد که اینها همه در این راستاست، یعنی در واقع می‌شود گفت به‌نوعی در راستای پیشبرد اهداف جهادی و انقلابی است که ایشان در لبنان دارد.
خب فضای لبنان با فضای ایران متفاوت است ولی این نگاه‌ها شاید اینها را همسومی کند. این نگاه در واقع به‌نوعی اینها را به هم نزدیک کرده و آن یادداشت ایشان راجعه به انقلاب ایران هم از این منظر معنا پیدا می‌کند، وقتی که می‌گوید همه اقتدار هستند.
در واقع در لبنان هم ایشان تلاش دارد این اتفاق بیفتد و آن مقارنه‌ای که حضور مردم در ایران ایجاد می‌کند بین انقلاب اسلامی با آن تظاهراتی که ایشان در لبنان انجام داده است و حضور مردم در راجعیامای شهرهای بعلمبک، سور، صیدا که بعدا می‌خواست در بیروت اتفاق بیفتد و دیگر عملا به‌نوعی تهدید شد، چون شکاف‌ها احتمالا بسیار گسترده می‌شد، این اتفاق نیفتاد.
من قبلا اشاره کردم امام موسی صدر در لبنان به نقطه‌ای رسیده که باید کاملا به‌عنوان رهبر این جامعه از طرف همه گروه‌ها پذیرفته شود که البته چند نکته پذیرفته و حتی نخچگان هم به‌نوعی روی ایشان اجماع دارند، ولی کسانی که منافع‌شان چه سیاسی و اقتصادی دارد تهدید می‌شود، آنها نمی‌پذیرند یا آنهاپی که قدرت منطقه‌ای دارند یا از کشورهای دیگر مثل قذافی و دیگران و حتی رژیم پهلوی که در لبنان دارد مداخله می‌کند، اینها نگاه دیگری دارند که درنهایت به حذف امام موسی صدر از صحنه لبنان و جهان اسلام منجر می‌شود، یعنی یا باید امام را بپذیرند یا باید حذفش کنند که درنهایت هم متاسفانه به حذف امام منجر می‌شود.

**یک تفکیک هم می‌توانیم انجام دهیم، یعنی مساله را به دو بخش تقسیم کنیم. این مسائلی را که شما فرمودید ناظر به تأثیرات اجتماعی‌ای بود که امام موسی صدر می‌گذارند و در واقع بعد مردمی و اجتماعی فعالیت‌های ایشان را نشان می‌دهد. یک نگاه دیگر این است که از بالا به پایین مساله را نگاه کنیم؛ مثلا از همان کاروژه‌های دولت که اشاره فرمودید. حتی می‌توان از این هم فراتر رفت. در واقع تأکید من روی آن چیزی است که انقلاب اسلامی به پشتیبانی می‌کرد، روی آن ایمنی است که بعد از انقلاب اسلامی و به‌واسطه آن، تحقق عملی پیدا کرد و آن ایده‌ای است به نام «ولایت فقیه». این ایده و نظریه در واقع پشتیبان انقلاب بود. می‌خواهم بدانم امام موسی صدر چقدر در معرفی این ایده یا نوع نگاهی که به این ایده دارد یا انقلاب اسلامی همراه بوده است. این را لطفا توضیح بفرمایید.**

بعضا افرادی می‌گویند که ولایت فقیه در مباحث امام صدر نبوده است، بله اما امام موسی صدر یعنی راجع به ولایت فقیه ندارد، کما اینکه تا دوره‌ای که انقلاب اسلامی پیروز می‌شود، مگر چند نفر راجع به ولایت فقیه صحبت کردند یا چند اثر راجع به ولایت فقیه دیدیم هم همان مطالب و محتوایی که در همان متون بوده و حالا حضرت امام می‌آیدیک بدیلی در سال ۱۳۴۷ در درس‌های خارج فقه خودش ارائه می‌کند؟! ولی البته می‌توان گفت آن نگاه «رهبری» را امام موسی صدر دارد، حالا اسمش ولایت فقیه نگذاریم، هر چیزی که می‌خواهیم بگذاریم. اصلا جالب است ایشان در مباحثی که دارد، می‌گوید من سیاسی نیستم!
خب حالا که سیاسی نیستی این همه حساسیت سیاسی و اجتماعی تو به خاطر چیست؟ جواب امام صدر این است که من در کار احزاب، جناح‌ها و گروه‌هایی که کار سیاسی می‌کنند، مداخله نمی‌کنم. وزیر تعیین نمی‌کنم چون اگر وزیر تعیین کنم، خودم را در اختیار یک گروه و یک جناح قرار داده‌ام و من باید مسئولیت کارهای خوب و بد آن وزیر را بپذیرم و پاسخگو باشم؛ ایشان می‌گوید من فراتر از اینها هستم، من به‌عنوان یک عالم دینی باید فراتر از اینها حرکت کنم، تعبیر ایشان درمورد مجلس اعلا هم این است که حضور من در این مجلس، دست و پای من را گرفته است؛ لذا من می‌خواهم حتی اینجا هم به‌عنوان رئیس مجلس اعلای شیعیان لبنان حضور نداشته باشم چون دست و پای مرا می‌بندد و من به یک محدودیت‌هایی گرفتار می‌شوم که این اجازه را پیدا نمی‌کنم خیلی از کارها را انجام دهم. به نظرم اگر ایشان را در همین فضای رهبری شیعی قرار دهیم، متوجه می‌شویم که امام صدر به‌رستی دارد خودش را در جایگاه یک رهبر شیعی معرفی می‌کند. ایشان جایگاه

## اندیشه

خود را به‌عنوان رهبری و از منظر «هدایتی» دارد ترسیم می‌کند که هرجا نیازی به ایشان است باید ورود کند.

**این بُعدش درست است، منتها سوال من بیشتر ناظر به تبیین آن ایده پشتیبان (ولایت فقیه) است؛ به‌عنوان مثال تحلیلی که ایشان راجع به مساله ولایت دارد و نیز نقدهایی که به‌هائری کربن وارد می‌کند که چرا ولایت را صرفا به معنای دوستی گرفته؟ امام صدر این نوع نگاه را ناقص می‌داند و بر این نکته تأکید می‌کند یکی از مهم‌ترین معانی ولایت، حکومت کردن است. منظور من این جنس بحث‌ها بود. امام موسی صدر چه کارهایی را در راستای تبیین این ایده انجام می‌دهد؟**

من فکر می‌کنم که همه کارهای ایشان در راستای همین ایده و کاملا نشان‌دهنده این است که جایگاه ولایت و رهبری دینی حتما ناظر به مسائل سیاسی، اجتماعی و از جمله مساله حکمرانی و حکومت است؛ مثلا هایی هم زدم. مثلا اینکه خودش را گرفتار بحث‌هایی نظیر اینکه فلانی نخست‌وزیر یا فلانی وزیر شود، نمی‌کند و اینها همه‌شان ولایت و رهبری دینی را با مساله سیاست و حکومت پیوند می‌دهد. راهبردهایی که ایشان ارائه می‌کنند، می‌تواند به جامعه در جهت اینکه تشخیص دهد در چه موقعیتی است کمک کند و آن بصیرت لازم را به همه دهد؛ مگر شأن این کارها، سیاسی و اجتماعی و ناظر به حکومت کردن نیست؟ البته او با بحث فرهنگی شروع می‌کند و به بحث معیشت و اقتصاد و محرومیت‌زدایی، اولویت پایه‌ای می‌دهد چون معتقد است اگر فردی نان شب نداشته باشد بخورد، چطور می‌خواهد کارهایی را که از او خواسته می‌شود، پیش ببرد؟ یا در

**امام موسی صدر با اشاره به مردمی بودن این انقلاب، از آن با عنوان «ندای پیامبران» یاد می‌کند. ایشان قبل از فوکو و دیگران از نظر معنوی انقلاب را تحلیل می‌کند و با تعبیر ندای پیامبران خیلی خوب این مطلب را بیان می‌کند**



راستای کارهای دینی حرکت کند یا اصلا حرف من عالم دین را گوش بدهد؟
خب من می‌گویم عدالت. حرف اصلی من به‌عنوان یک عالم دینی به‌عنوان رهبری که فکر می‌کنم باید جامعه را هدایت کنم این است که عدالت باید تحقق پیدا کند. در این راستا در واقع می‌تواند موفق باشد و اینها را دارد طرح می‌کند. حالا نخست‌وزیر این باشد یا آن باشد، برای ایشان فرقی ندارد تحقق عدالت را مطالعه می‌کند.

در کتاب «درآمدی بر اندیشه سیاسی امام موسی صدر» هم گفته‌ام که ایشان راجع به ولایت چه تلقی‌ای دارد؛ منتها ایشان بحث‌شان مشخصا عنوان ولایت فقیه نیست ولی به هر حال در همین فضاست. ممکن است کسانی بگویند ایشان اصلا بحثش ولایت فقیه نبوده، اما سوال این است که خود امام صدر در لبنان براساس چه معیاری عمل می‌کند؟ همین ولایت فقیه. یعنی به‌عنوان یک عالم دینی تلاش می‌کند جامعه را هدایت کند و می‌خواهد این رهبری را که نگاهش هم اتفاقا سیاسی است، پیش ببرد.

**سوال بعدی این است که اگر امام موسی صدر در جریان ۵۷ در واقع بروده نمی‌شد و در ابتدای انقلاب هم حضور داشت، چه تأثیری بر انقلاب ما می‌گذاشت؟ آیا در لبنان می‌ماند و فعالیت می‌کرد یا به دلیل مساعد شدن زمینه‌ها و استقرار جمهوری اسلامی که حکومتی هم سوبنا تفکرات خودش محسوب می‌شد به ایران بازمی‌گشت و در خدمت انقلاب ما قرار می‌گرفت؟**
سوال سختی است؛ در آن گفت‌وگویی که آقای ابطحی با حضرت امام(ره) دارد، اینچور نقل می‌کند که به امام عرض می‌کند اگر رژیم داخل ایران را تحت الشعاع قرار دهد، بلکه می‌خواست ارتباط را با طیف دانشجویان در سراسر اروپا که شریعتی نیز قبلا آنجا حضور داشت، تقویت کند و البته نقش مرحوم آقای صادق طباطبایی در این ارتباط پررنگ است.

اتفاق‌های افتاد، الان من معتقدم زمینه‌برای حضور ایشان فراهم نبود.

**دلیلش چیست؟**

دلیلش هم این است تنها فردی که بعد از انقلاب به‌عنوان اولین رئیس جمهور مطرح می‌شود و کاندیدای بزرگ‌ترین حزب ما یعنی حزب جمهوری اسلامی است، بیشترین تضاد و درگیری را با آقای صدر دارد، یعنی آقای جلال الدین فارسی!

**آیا می‌شود مخالفت یک نفر را تعیین‌کننده دانست؟ به‌ویژه که در اس این حزب شخصیت آزاداندیشی چون شهید بهشتی را داریم.**

بالاخره شهید بهشتی هم یک نفر بود و باید بر اساس سازوکار حزبی عمل کند. یعنی اگر ایشان مخالف و منتقد کسی هم باشد یا مخالف یک سیاست هم باشد، اگر این تشکیلات و این جمع به او رای می‌دادند و می‌گفتند ما از او حمایت می‌کنیم، ایشان هم تابعیت محض می‌داشت. بله؛ به‌عنوان کسی که کاملا موافق است، می‌آید از آن سیاست دفاع می‌کند، نه اینکه خودش را کنار بگذرد و بگوید من که نظرم این نیست. الزامات تشکیلات را آقای بهشتی خوب بلد است. لذا فرض کنیم حزب جمهوری باید تعیین کند که امام موسی صدر به ایران بیاید یا نیاید، من بعدمی‌دانم که در آن فضا، حزب جمهوری اسلامی موافق آمدن ایشان باشد، بنابراین اگرچه حضرت امام در این نقل فرموده‌اند اگر شاه برود، ایشان گزینه مناسبی برای اداره جامعه است، ولی به نظر نمی‌رسد که این عملی می‌شد؛ به دلایل بسیار زیادی که عرض کردم. طیفی از مخالفان امام صدر که در لبنان حضور داشتند مورد حمایت ایشان (جلال الدین فارسی) بودند، در سوریه هم همین‌طور. حتی جالب اینکه برخی از همین افراد وقتی که دستگیری می‌شدند و می‌خواستند تحویل ایران داده شوند (از جمله خود فارسی و برخی دیگر) خود امام صدر مانع می‌شد و اجازه نمی‌داد بنابراین به‌نظرم می‌رسد که ایشان حضورش در لبنان ماندگراتر می‌شدد و ادامه حضور ایشان در لبنان باعث می‌شد لبنان از همان ابتدا با انقلاب اسلامی ایران همراه‌تر شود و حتی شاید بسیاری اتفاقات دیگر نظیر جنگ داخلی لبنان در دهه ۷۰ میلادی، تجاوز رژیم صهیونیستی و… با اتفاق نمی‌افتاد یا خیلی سریع‌تر حل و فصل می‌شد. البته این مشی متعالد ایشان بین برخی از این انقلابیون هم خریدار نداشته است!

**آیا نشانه‌هایی دال بر تأثیر جدی امام موسی صدر بر مبارزان و انقلابیون ایران و موج آفرینی ایشان در جامعه ایران منتهی به انقلاب، نظیر آن چیزی که به‌واسطه حضور برخی باران امام مثل مطهری، طالقانی، بهشتی و دیگران اتفاق افتاد، در ایشان سراغ داریم؟**

به‌نظرم می‌آید که نقطه عطف اقدامات امام موسی صدر و موج آفرینی ایشان در جامعه ایران، بحث تشیع و تدفین دکتر شریعتی است و یک نکته‌ای دارد که خود ایشان در جایی اشاره می‌کند و آن نماز بر پیکر ایشان در دمشق است و نیز برگزاری مراسم چهلم ایشان در لبنان. نکته این است که این کار باعث همراهی بین جوانان و دانشجویان با روحانیون شد و اصلا خود ایشان می‌گویند من دیدم یک گسستی ایجاد شده و اصلا فضا یک‌جوری پیش می‌رود که انگار روحانیت به اینها کاری ندارد یا روحانیت مسیر دیگری را پیش می‌برد و ایشان این اقدامات را برای اینکه این تصور از بین برود یا این خلل و ناهمبستگی رفع شود، انجام می‌دهد.

**کلان‌نگری امام موسی صدر را نشان می‌دهد. همان وقت هم در ایران، برخی روحانیت در مساله شریعتی، به مساله صلح و فرغ و رعایت اولویت‌ها در آن شرایط بی‌توجه بودند که امام خمینی(ره) هم این تذکر را می‌دهد که حالا یک کسی (منظور شریعتی است) هم ممکن است اشتباهاتی (علمی) از او سر زده باشد، نباید با او این گونه برخورد کرد. امام موسی صدر کاملا به این مسائل توجه دارد.**

بله، در صورتی که ایشان می‌خواهد با این اقدام حتی فضای داخل کشور ایران را تحت الشعاع قرار دهد و تنور مبارزات مردمی علیه رژیم استبدادی شاه را گرم‌تر کند و این خیلی نکته مهمی است. امام صدر خیلی برای این مساله هزینه داد و حتی از ناحیه خودی‌ها هم خیلی به ایشان حمله‌شد. رژیم هم که تابعیت ایشان را ملغی کرد.

در اسناد ساواک هم که منتشر شده، جزئیاتش آمده است. یعنی از این طرف هم برخی انقلابیون می‌گفتند که آقا چه خبر است و برخی روحانیون به ایشان حمله کردند که آقا شما چرا این کار (نماز بر پیکر شریعتی و برگزاری مراسم چهلم او در لبنان) را انجام دادید؟ و از آن طرف رژیم و ساواک آن برخورد‌ها را با او می‌کرد. به نظر من تداوم ارتباط و همراهی این دو قشر با هم باید خیلی پررنگ‌تر دیده شود و نباید از این اقدام به‌سادگی عبور کنیم. نکته بعد اینکه امام با این اقدام هوشمندانه خود فقط نمی‌خواست داخل ایران را تحت الشعاع قرار دهد، بلکه می‌خواست ارتباط را با طیف دانشجویان در سراسر اروپا که شریعتی نیز قبلا آنجا حضور داشت، تقویت کند و البته نقش مرحوم آقای صادق طباطبایی در این ارتباط پررنگ است.



امام موسی صدر برای مخابره پیام انقلاب اسلامی به دنیا هم از ظرفیت رسانه‌ها غافل نبود. به‌عنوان مثال جالب است بدانید که ایشان به خبرنگار روزنامه «لوموند» پاریس توصیه می‌کند به نجف برود و از آنجا با امام مصاحبه بگیرد و همانجا هم اولین مصاحبه امام در نجف و در اردیبهشت ۵۷ شکل می‌گیرد که یک مصاحبه ماندگار و تأثیرگذار هم بود. خود امام صدر هم بعدا در یادداشتش به این گفت‌وگو استناد می‌کند و از امام به‌عنوان «الامام‌الاکبر» یاد می‌کند. خود امام صدر هم با روزنامه لوموند مصاحبه داشته و برخی از اهداف انقلاب را آنجا تشریح کرده است. یادداشت دیگری از امام صدر هم یک هفته قبل از ربایش ایشان در لمبی توسط همین روزنامه منتشر می‌شود و در آن به مصاحبه خود امام هم از اجراع داده شده است.

به‌رابرینی امام صدر با برخی از دول حاشیه خلیج فارس، کشورهای عربی و اسلامی و معرفی انقلاب و درخواست همراهی و همکاری با انقلاب (به‌عنوان یک انقلاب مردمی و اسلامی) هم باید اشاره کرد. ایشان حتی از شهید محمدباقر صدر در عراق می‌خواهد که از امام(ره) حمایت و پشتیبانی کند و ایشان هم پشتیبانی می‌کند و البته پشتیبانی شهید صدر بعد از پیروزی انقلاب اسلامی هم ادامه دارد، حتی آن پیشنهاد قانون اساسی اش و متن‌هایی که ایشان در حمایت از انقلاب دارد با اینکه رژیم بعث اجازه نمی‌دهد، همه در همین راستاست و اینها همه به‌واسطه نفوذ امام موسی صدر بود.

**سوال بعدی را با این مقدمه مطرح می‌کنم: جامعه ایران کثتر جامعه لبنان را ندارد. گرچه خرده فرهنگ‌های متعددی هم در کشور ما وجود دارد. طبیعتا بخشی از خاص بودگی امام موسی صدر در فضای لبنان و جذابیت‌های شخصیتی ایشان مهربون چنین فضایی بود که این ویژگی‌ها خودش را بیشتر آشکار می‌کند. نمونه‌های فراوانی هم در این زمینه وجود دارد مثل تعاملی که ایشان با کلیسا، پاپ و دانشکده مسیحیان لبنان دارد. آیا می‌توانیم بگوییم که اگر امام موسی صدر در جامعه بعد از انقلاب در ایران حضور پیدا می‌کرد، می‌توانست همان مرجعیتی را که در لبنان به آن دست پیدا کرده بود، در ایران بعد از انقلاب به دست بیاورد یا نه؟**

طبیعتا اگر امام موسی صدر همان فعالیتی که در لبنان انجام داده بود در ایران انجام می‌داد حتما محبوبیت زیادی کسب می‌کرد. با این حال جامعه لبنان با جامعه ایران متفاوت است. جامعه لبنان یک جامعه کوچک، متکثر و متفاوت به لحاظ فرهنگی است. اگر امام موسی صدر می‌خواست در ایران بماند، خواه ناخواه تأثیرگذاری‌اش به اندازه لبنان نبود؛ توصیه‌هایی هم که به ایشان می‌شود، چه در ایران، چه در نجف این است که بمانند تا یکی از مراجع شوید.
خب ایشان باید منتظر می‌شد که مرجع شود، بعد در ایران تأثیرگذار باشد، یعنی مسیرش در ایران این بود، ولی در لبنان به‌عنوان یک طلبه و یک عالم دینی جوان حضور پیدا کرد و کار جهادی و انقلابی و فرهنگی‌اش را به تدریج پیش برد؛ لذا من در کتاب «اندیشه سیاسی امام صدر» به این بخش پرداخته‌ام و توضیح داده‌ام که اگر در ایران بود، چه اتفاقی می‌افتاد و حالا که به لبنان فرشته، چه تحولی توانسته ایجاد کند. به نظرم اگر در ایران می‌ماند، آن تحولی را که در لبنان دنبالش بود در ایران نمی‌توانست رقم بزند؛ آن‌هم به جهت همه تفاوت‌هایی است که این دو جامعه با یکدیگر دارند.

**سوال آخر این است که به نظر شما اگر امام موسی صدر الان زنده بود، چه کار می‌کرد و چه موضعی را در قبال انقلاب اسلامی ایران اتخاذ می‌کرد؟**
مسلمان‌تلاش می‌کرد که آن اهداف اصلی انقلاب که بعضا تحت الشعاع برخی مسائل دیگر قرار گرفته، محقق شود.

**مثلا؟**

مثلا عدالت، آزادی، محبت و همبستگی اجتماعی و چیزهایی که دین از ما خواسته است. حرکت در مسیر اهداف اولیه انقلاب یعنی آزادی، استقلال و تحقق عدالت طبیعتا می‌توانست در صدر اقدامات امام موسی صدر باشد. ایشان حتما ما را به بازسازی و بازخوانی اهداف انقلاب دعوت می‌کرد، به بازخوانی و آسیب‌شناسی مسیری که طی کردیم دعوت می‌کرد، اینکه هرجا اشتباه کرده‌ایم، تصحیح کنیم، آسیب‌های مان را رفع کنیم و کاهش دهیم. فکر می‌کنم حضور بین مردم و با مردم بودن و زیست مردمی، مورد توجه ایشان می‌بود و اعتدال و میانه‌روی نیز؛ چون ایشان آدم متدلی بود و معتدله‌انه در جامعه لبنان رفتار می‌کرد و طبیعتا اینها می‌توانست در واقع زمینه ایجاد همبستگی جدیدی را براساس اهداف انقلاب اسلامی پدید آورد. اینها ارزش‌های انقلاب است، اینکه ما خودمان و براساس نظر و خواست مردم تصمیم بگیریم کما اینکه دفاع مقدس این طور اداره شد. الان هم در عرصه اقتصادی اگر مردم مشارکت واقعی کنند، کار پیش خواهد رفت. رهبری هم همیشه توصیه‌شان همین بوده و همواره از اینکه باید به مردم اعتماد کرد، گفته‌اند.
چرا یک عده دلال و سودجو منافع را در اختیار بگیرند و جامعه را دچار مشکلاتی کنند؟ اگر امام موسی صدر زنده بود حتما به این قبیل مسائل توجه می‌کرد.